

بسم الله الرحمن الرحيم

## اشکالی بر کلام شیخ اشراق

وما أشنع أوردته عليه بعض الأعلام من أن

دعوى امتناع الجزئيات الغير المتناهيه ممنوع

اشکالی که بر کلام شیخ اشراق وارد شده، این

است که تلازم بین کلیت ماهیت و بین تحقق ماهیت

واجب الوجود، این تلازم مورد خدشه واقع می شود

در باب ماهیت واجب الوجود، مرحوم شیخ اشراق

بیانشان این بود که صرف فرض ماهیت برای واجب

الوجود، اقتضای کلیت دارد و اقتضای کلیت مقتضی

فرض است نه تحقق، فرض عدم تناهی است در

مصادیق مختصه است.

بنابراین آن اشکالات بار می شود یا اینکه افراد

بالنسبه به ماهیت خودشان واجب هستند یا فرض

فرد نسبت به ماهیت کلی. خودشان متمنع است یا

تحقق فرد به نسبت به ماهیت خودش ممکن است و

در هر تالی باطل است، مقدم که ماهیت واجب

الوجود دارای یک ماهیت جدای از اینست واجب

الوجود است این هم باطل خواهد بود.

ایشان در این جا می‌آیند و اشکال را بر این وارد می‌کنند که در صورت اول ما بنا را بر عدم تلازم بین فرض ماهیت واجب الوجود و بین کلیت آن می‌گذاریم موجب عدم تناهی افراد کثیره است، می‌گوئیم که ماهیت واجب الوجود که اقتضای عدم تناهی می‌کند این را خوب ما قبول نداریم به جهت اینکه ماهیت اقتضا نمی‌کند، بلکه ذهن است که برای ماهیت افراد غیر متناهی در اینجا دارد، نه اینکه خود هر ماهیتی که کلی باشد لازمه‌اش این است که در خارج هم افراد غیر متناهی باشد این یک مسأله، اشکال دیگر، این است که بر فرض که ماهیت اقتضای عدم تناهی در افراد بخواهد بکند، خوب ما هر ماهیتی که این اقتضای عدم تناهی ندارد، ماهیاتی داریم که این ماهیات افرادش در خارج محدود هستند و لازمه فرض عدم تناهی، تحقق عدم تناهی در خارج نیست مثل انسان، مثل بقر، مثل سایر ماهیات، که افراد اینها در خارج غیر متناهی نیستند و متناهی هستند، الان در خارج چند تا انسان داریم؟

پنج میلیارد انسان داریم.<sup>۱</sup>

پس این که هر ماهیتی اقتضای عدم تناهی بکند این را ما هم قبول نداریم، اشکال دیگر اینکه بر فرض که ماهیت، ماهیت واجب الوجود، اقتضای افراد متناهی واجب الوجود بکند وقتی که این تناهی، تناهی ترتیبی نباشد و تناهی علی نباشد، اشکال ندارد فرض کنید که آن تناهی که خوب این تسلسل باطل ملزوم بطلان تسلسل است که یک ماهیت، مانند اینکه افرادی در خارج در عرض هم باشند غیر متناهی، دلیل بر بطلان نداریم، یا اینکه تناهی تناهی لایقفی باشد فرض کنید که در اعداد، اینها خوب تناهی دارند این تناهی، تناهی لایقفی است که خوب این یک سلسله عرضی است یا اینکه تناهی، تناهی فرضی است مانند سلسله اعداد که اینها وجود بالفعل ندارند، اینها دلالت بر بطلان تسلسل شامل آنها نخواهد شد.

البته قبل از این که ما به این اشکال بخواهیم

---

<sup>۱</sup> سؤال: ذهنی می گویند فرض ذهنی است دیگر.

جواب: جوابش این است، این جوابش است و همین طور.

بپردازیم، به جواب این اشکال بر این بحث تسلسل  
یک مسأله‌ای هست و او این است که باید بینیم در  
برهان تسلسل در چه موردی در چه موضوعی این  
تسلسل مورد بحث قرار می‌گیرد و منظور از وجود  
بالفعل سلسله علی و معلولی چه وجودی است؟ آن  
چه که در براهین فلاسفه نسبت به بطلان تسلسل  
گفته می‌شود این است که در یک زمان خاص سلسله  
علت به حد یقفی نرسد، سلسله علی و معلولی،  
خوب این ادله بطلان شامل این مورد خواهد شد.

**علامه: در هر سلسله علی معلولی سه چیز لازم**

**است**

فرض کنید که در یک برهه معینی و در یک  
مقطع معین بین النقطتین سلسله همان طوری که  
مرحوم علامه اینها راجع به ایشان ابن طور فرمودند  
ما در هر قضیه‌ای در هر سلسله علی و معلولی، ما  
سه چیز را لازم داریم، یکی اینکه علت باشد و معلول  
نباشد، یکی اینکه معلول باشد و علت نباشد و سوم  
اینکه شیء ثالث هم علت باشد و هم معلول باشد  
این سه چیز را ما در سلسله علی و معلولی لازم داریم

حالا اگر در یک هم چنین فرضی، که در این فرض بین النقطتین از یک طرف ما معلول داریم بلا شک که علت نداریم مانند همان معلول اخیر و همین طور بینهما متوسطات، که معلول و علت داریم، اینهم در آن شکی نداریم حالا اگر آن نقطه اول که علت باشد و معلول نباشد، آن نباشد این موجب خلف لازم می آید و فرض ما در اینجا و این خوب دلیل، خوب دلیل مقتضی است که البته نیاز به توضیح دارد ولی در بحث خودش خواهد آمد لذا ما توضیح بیشتر راجع به این قضیه نمی دهیم البته به این دلیل هم اشکالات وارد شده، نه اینکه نشده ولی ما در این جا ما نیاز نداریم این دلیل دلیلی محکمی است و شکی در این نیست.

حالا در این مورد، منظور از وجود بالفعل در سلسله علی و معلولی در تسلسل که این شخص آمده در این جا مطرح کرده و اشتباهی که در این جا شده این نیست که در یک زمان خاص این قضیه باشد، بطلان تسلسل شامل می شود هم بطلان سلسله علل بدون علت را در یک زمان خاص و هم شامل

می‌شود بطلان سلسله علل را ولو در یک زمان خاص نباشد، عمده در قضیه تسلسل فعلیت یافتن سلسله علت و معلول است ولو در یک زمان خاص نباشد، همین قدر که در دایره وجود سلسله علت و معلول به حد یقفی نرسد، این ادله تسلسل شاملش خواهد شد، نه اینکه فقط بایستی یک مقطع خاصی در این جا باشد، پس بنابراین در هر دو مورد این بطلان تسلسل شامل ما نحن فیه خواهد بود. این دلیلی که ایشان آورده اند بر علیه شیخ اشراق که در این جا فرض تصور ماهیت واجب الوجود این اولاً موجب عدم تناهی نخواهد بود یک.

دوم بر، فرض عدم تناهی افراد خارجی برای او محدودند و آن چه که موجب بطلان خواهد بود عدم تناهی خارجی است نه عدم تناهی ذهنی، ذهن ممکن است برای یک زید هم عدم تناهی امثال بتراشد، اینکه موجب ولی در خارج یکی بیشتر نیست، ذهن خیلی کارها می‌تواند بکند ولی باید ببینیم در خارج این چند تا این مصداق دارد و این امتناع از ناحیه ذهن که مترتب نمی‌شود بر سلسله

علت، از ناحیه تحقق خارجی ترتب پیدا می کند.

## اشکال سوم

اشکال سوم اینکه بر فرض عدم تناهی این واجب الوجودها ربطی به همدیگر ندارند و آن چه که موجب بطلان در تسلسل است ارتباط علی بین واجب، چند تا واجب است که به حدیقف نرسد، اما چه اشکال دارد که ما فرض کنیم واجب الوجودات عدیده‌ای داشته باشیم و این واجب الوجودها، هیچ ربطی به همدیگر ندارند و هیچگونه ارتباطی با هم ندارند که البته اشکال باز به این وارد می شود، اینها امکان بالقیاس الی غیر هستند و در امکان بالقیاس الی غیر این نیاز به علت ثالث داریم که آن باز این که بانفس تحقق واجب الوجود در این ها منافات دارد، این اشکالاتی که شده،

## جواب مرحوم آخوند

جوابی که من حیث المجموع مرحوم آخوند می دهند البته فرق می کند، اشکال اول و دوم و سوم، این است که آقا جان این که ایشان می گویند که عدم تناهی در مصادیق واجب الوجود به معنای وجود

خارجی نیست، که بلکه به معنای این است که فرض ذهنی است نسبت به تحقق، نسبت به مصادیق متعدده این ماهیت کلی، درست شد؟ مثل اینکه فرض کنید که حالا ما چرا سراغ واجب الوجود برویم؟ سراغ ماهیت انسان می‌رویم ماهیت انسان می‌تواند ذهن برای او افراد کثیره غیر متناهی فرض کند، درست شد؟ غیر متناهی فرض کند و این فرض افراد عدم تناهی در مصادیق کثیره این موجب تحقق خارجی عدم تناهی که نیست بالاخره در خارج متناهی هستند، کره زمین اگر به اندازه سوزن حتی آدم رویش بایستد، بالاخره متناهی است، پس فرض ذهنی موجب عدم تناهی خارجی نخواهد بود، درست شد؟ آن وقت بحث را در این جا می‌بریم روی اینکه خیلی خوب حالا که ذهن فرض کرد تمام افراد ماهیت از نقطه نظر انتساب به ذات ماهیت علی السّوی هستند، یعنی هیچ گونه امتیاز و رجحانی نه نسبت به وجود، نه هیچگونه امتیاز و رجحانی چون ماهیت مشکک که و نیست اولویت که در ذات ماهیت نیست، اولویت از ناحیه فاعل افاضه می‌شود



که به وجود ماهیت هیچ گونه رجحانی نسبت به افراد ماهیت به ذات ماهیت وجود ندارد، یعنی نفس عمرو و نفس زید و بکر و خالد را که انسان تصور کنید، زید ارجحیتی نسبت به عمرو ندارد، عمر ارجحیتی نسبت به بکر ندارد، همه علی السوی هستند، ارجحیت از چه ناحیه می‌آید؟ از ناحیه وجود می‌آید، پس از ناحیه غیر است، خود اینها ارجحیتی ندارند.

همین حرف را ما در مورد ماهیت واجب الوجود می‌زنیم، می‌گوئیم: وجود واجب الوجود را می‌گذاریم کنار می‌آمدیم سراغ ماهیتش، افراد واجب الوجود آیا متناهی هستند یا غیر متناهی؟ می‌گوئیم غیر متناهی هستند، ذهن برای اینها افراد غیر متناهی تصور می‌کند پس افراد غیر متناهی نسبت به ذات واجب الوجود هیچ گونه رجحانی ندارد، این رجحان از کجا آمده؟ این رجحان از کجا آمده؟ وقتی که افراد ندارند حالا این فرد نسبت به ذات یا واجب است یعنی یا واجب است وجود او از آن جایی که تمام افراد نسبت به ذاتشان رجحان ندارند، اگر فرد

نسبت به ماهیت خودش واجب باشد پس باید به لا  
یتناهی ما واجب الوجود داشته باشیم، درست شد؟  
خوب این که باطل است. اگر نسبت این فرد با آن  
ماهیت واجب الوجود ممتنع است یک فرد از این  
واجب الوجود نباید تحقق خارجی داشته باشد در  
حالتی که دارد اگر نسبت این فرد با آن ماهیتش  
بالامکان است واجب الوجود برمی‌گردد به  
ممکن الوجود درست شد؟ در تمام این سه فصل  
چیست مسأله باطل می‌شود.

این دلیلی که ایشان بر این ذکر کردند، مطلبی  
که در تتمه مرحوم آخوند ذکر می‌کنند و ما این را  
می‌گوئیم و بعد مقایسه می‌کنیم و تمام می‌شود  
بحث:

**نفس مرتبه موجب تشخیص نوعی همان ماهیت  
است**

او این است که می‌فرمایند اگر یک نفر بیاید  
اشکال کند بگویند آقا در مجردات و در عقول مفارق  
و در مجردات شما چه حرفی می‌زنید؟ مگر نفس  
خود مرتبه، خود نفس مرتبه موجب تشخیص نوعی

همان ماهیت نخواهد بود؟ یعنی شما یک ماهیت مجرد را در نظر بگیرید، خود همان مرتبه وجودی همان موجب فرد است لذا ما دو فرد در یک ماهیت مجرد نداریم اگر یک ماهیت، ماهیت مجرد باشد همان آن فرد برای چیست؟ برای شخص او خواهد بود. یعنی آن نوع، همان فرد است و این یک مطلب بسیار مهمی است که ما این را در باب مجرد انسان خواهیم گفت، بله.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> سؤال: خوب آن کلی است آن کلی به این معنا نیست کلی سعی است کلی سعی با کلی آن مرتبه خیلی فرق می کند.

جواب: نه بینید بحث ما در ماهیت است، ماهیت، ماهیت عقل است ماهیت، ماهیت ملک است، ماهیت، ماهیت عقول، عقول مجرد و امثال ذلک.

آیا ذهن می تواند بر این افراد کثیره فرض کند یا نه؟

سؤال: خوب وقتی که جزئی هستند نه فرض، اینست که ما می توانیم جزئی تصور کنیم می توانیم کلی تصور کنیم.

جواب: نه

سؤال: برای جزئی هم ما نتوانیم جزئی تصور کنیم می توانیم کلی تصور کنیم.

جواب: نه برای جزئی هم ما می توانیم افراد غیر متناهی تصور کنیم وقتی که سؤال: اگر جزئی (به ما هو) تصور کنیم آن دیگر کلی نمی شود.

جواب: بینید وقتی که یک ذهن می آید و این ماهیت را تصور می کند و او را معرّا می کند از وجود، چه اشکال دارد برایش افراد کثیره فرض کنیم چه اشکال دارد الآن ما برای جبرئیل هزار تا جبرئیل تصور کنیم؟

جواب: ماهیت را به سه شکل تصور کنیم من حیث هی هی نه کلیست و نه جزئیست.

جواب: ما همین را می گوئیم، ما همین را می گوئیم وقتی که این طور شد ما این شخص می خواهد جواب آخوند را بدهد می خواهد بگوید شما آمدید

پس بنابراین در هر مرتبه از مراتب این ماهیت یک فرد بیشتر ندارد و فرض فرد دوم برای این ماهیت ممتنع است، چرا؟ چون اینکه باصطلاح این که به خاطر این است چون اینها. مجرد هستند و در تجرد ما به الاشتراک و ما به الامتیاز نداریم، تا اینکه بواسطه آن ما به الاشتراک، افراد دیگری وجود داشته باشد و به واسطه ما به الامتیاز، فصل ممیزی بیاید و

---

و گفتید که نه این ماهیت واجب الوجود اگر قرار باشد کلی بخواهد باشد این اشکالات سه گانه برایش وارد می شود، این نسبت این فرد با این ماهیت نسبت افراد ذهنیه، یا وجوب است یا امتناع است یا امکان است. خوب حالا ما می گوئیم آقا شما در باب ماهیات مجرده چه می گوید؟ مگر ماهیات مجرده یک فرد بیش از یک فرد خارجی دارند خوب چه اشکال دارد ما بگوئیم که ماهیت واجب الوجود در عین تجرد تامی که دارد، همان فرد جزئی که دارد، همان فرد، فقط، فقط همان این محقق نوعیت این ماهیت باشد، بدون اینکه ما بتوانیم فرض فرد دیگری برای این ماهیت و برای این نوع بکنیم، در مجرد هم همین را می گوئیم.

الآن عقل اول یک ماهیتی دارد و یک وجودی دارد و وجود، این ماهیت، منحصر است در یک وجود خاص، عقل دوم همینطور، عقل سوم همینطور، فرض کنید که عقول مفارقه همینطور، صور مجرده همینطور، ملائکه همینطور، تمام اینها هر کدام ماهیتی دارند که محقق آن ماهیت در خارج، فقط همان مصداق است، یعنی یک ملک دیگر به عین ملک دیگر ما نداریم، درست شد؟ پس بنابراین بله.

سؤال: اگر محقق بشود باز همان می شود.

جواب: بله؟

سؤال: اگر محقق بشود فرض کنیم باز همان می شود.

جواب: همان می شود یعنی مثل او می خواهد بود.

سؤال: چون دیگر می خواهم بگوئیم که در آن عالم قابل تحقق ندارد.

جواب: یعنی فردی دیگر ندارد و دیگری نخواهد داشت بله دیگر اجماع مثلین هم که دیگر محال است، مثلین با هم باشند.

این فرد را از آن فرد جدا کند، نداریم. مثل انسان و بقر نیستند، که در اینجا ماده و صورت و اینها دارند، آن یک حقیقت مجرده محض است و در حقیقت مجرده محض، دیگر در آن جا تمایز نیست اگر تمایز باشد، تمایز به رتبه است.

## جوابی دیگر از آخوند

جوابی که ایشان در اینجا می‌دهد این است که: در اینجا این انحصاری که این ماهیت واحد در فرد واحد به وجود آورده، این انحصار نه از ناحیه ماهیت است، چون این ماهیت این است منحصر است، نه، بلکه انحصار از ناحیه اشتداد وجودی است و عدم اشتداد وجودی است، یعنی وجود است که می‌آید و یک ماهیت را منحصر می‌کند در یک مرتبه و آن ماهیت را منحصر می‌کند در یک مرتبه دیگر، این فقط وجود است، پس مرتبه، نه اینکه آن انحصار بواسطه یک متمایزات خارج از ذات است، چون اگر تمیز، یا تمیز باید به واسطه خود ذات باشد، نفس ذات باشد یعنی نفس آن ذات ماهیت باشد، یا جزء آن باشد و لوازم آن، پس بنابراین تمام افراد آن

ماهیت همه باید یکسان باشند، دیگر تمیز معنا ندارد، چون فرض این است که واجب الوجود واحد است، ذات واجب الوجود واحد است و لوازم ذاتی و اجزاء آن هم چیست؟ آن هم واحد خواهد بود. پس بنابراین دیگر چیزی که واحد است نمی شود تمیز از یک ذات واحد انتزاع بشود، پس بنابراین افراد واجب الوجود نمی شود تمیز از ذات آنها باشد،

می آئیم سراغ تمیز البته این بیانی که من کردم یک قدری با این بیان که ایشان می گویند، یک قدری تفاوت دارد حالا از او تلفیق می کنیم، پس باید تمیز از ناحیه غیر باشد، حالا آمدیم سراغ غیر، غیر چیست یا وجود است یا غیر وجود، اگر تمیز از ناحیه غیر وجود باشد که خوب این تمیز مال ماده و لوازم ماده است در مجردات تمیز معنا ندارد، اگر این تمیز از ناحیه نفس وجود باشد، پس بنابراین مرتبه آن، مرتبه وجودی ماهیات و مجردات هستند که موجب تحقق و تعیین فرد و مصداق خاص هستند در یک ماهیت و این بنابر مسأله اصالت وجود و بنابر مسئله صرافت وجود و بنابر مسأله وحدت و بساطت وجود و بنابر

مسأله اشتراک وجود در این جا، دو وجود، معنا ندارد که تحقق داشته باشد در خارج، بلکه وجود، وجود واحد است وقتی وجود واحد است همان واجب الوجود خواهد بود، درست شد؟ یعنی اگر تمیز را شما از ناحیه وجود می‌گیرید وجود، وجود چیست؟ وجود واحد است دو واجب الوجود نداریم، اگر از ناحیه غیر وجود می‌گیرید این استعداد و ماده و این‌ها می‌خواهد که در مجردات ماده وجود ندارد.

پس بنابراین باز برگشت این مسأله به این است که در مجردات قبول داریم، درست است بله که در مجردات ما به الامتیاز در مجردات عین ما به الاشتراک است، یعنی وقتی که یک وجودی در یک مرتبه می‌خواهد تعین پیدا کند، تعین چیزی خارج از حدود وجودی او نخواهد بود مثل ماده و صورت نیستند که ماده بی‌آید و شکل و الوان اینها عوارض بی‌آیند باعث تمیز و اینها بشوند.

ولی صحبت در این است که در مورد مجردات ما به الامتیاز نفس وجود است و ما به

الاشتراک نفس وجود است، (انما الاختلاف فی المراتب) مراتب است که می‌آید تعین درست می‌کند، یک عقل را در یک مرتبه بالا و شدید و عقل دیگر را در یک مرتبه پائین و ضعیف قرار می‌دهد و نفس اختلاف مرتبه موجب تمایز بین این دو خواهد بود اختلاف بین مرتبه عقل در این مرتبه عقل، این مرتبه از عقول، این مرتبه از عقول، این مرتبه از صور مجردة، این مرتبه صور مجردة، اینها نفس اختلاف رتبه آنها موجب تحقق وحدت در مصداق در این نوع خواهد بود، گرچه ذهن برای او فرض کنید که انواع غیر متناهی می‌تواند بتراشد، ولی بحث بر سر این است که در این جا ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک است، ما به الامتیاز در این جا وجود است که ما به الاشتراک وجود است، درست شد؟ پس بنابراین همان حدوده و مراتب وجودی اینهاست که ما به الامتیاز و ما به الاشتراک در این جا برای اینها درست کرده و فرض اینست که در واجب الوجود که ما حد وجودی نداریم، اگر در واجب الوجود حد وجودی داشته باشیم این نیاز به چه پیدا می‌کند؟ نیاز



به محدد و نیاز به علت ثالث پیدا می کند و اینها خود این مسأله را چکار می کنند؟ نفی می کنند.

پس بنابراین در مورد مجردات ما قبول داریم که حدود وجودی آنها عین ماهیت آنهاست، ولی این با فرض این است که اینها دارای مراتب مختلف هستند و واجب الوجود که دارای مرتبه نیست.

پس بنابراین این برهان این اشکال در مورد واجب الوجود نمی تواند در آن تسری پیدا کند.

### تطبیق متن

(و ما أشنع ما أوردہ علیہ بعض الأعلام) چقدر

این ایراد، ایراد سخیفی است (من أن الدعوی عدم

امتناع الجزئیات الغیر المتناهیة ممنوع) دعوی عدم

امتناع جزئیات غیر متناهیة ممنوع است، قبول نداریم

جزئیات غیر متناهیة ما نداریم بلکه متناهی هستند (و لم

لا يجوز أن يكون لهاية كلية افراد متعدد متناهیة) چرا

جایز نباشد که يك ماهیت کلیه، افراد متناهی داشته

باشد؟

(لا يمكن يتعدى عنها في الواقع)، در واقع تعدی

از او نشود، مثل افراد انسان، افراد بقر، افراد غنم، اینها همه افراد متناهی هستند و از اینهم تعدی هم نمی‌شود، بالا خره مشخص است که چند تا گوسفند الآن هست.

(و إن جاز فی التوهم) اگر چه جایز است در

توهم و الزیاده و علیها که زیادی بر آنها در توهم جایز است، ذهن بیاید بله، فرض کنید من باب مثال، ما غیر متناهی گوسفند داریم، غیر متناهی غنم داریم غیر متناهی حمار داریم، می‌شود دیگر، ذهن می‌آید درست می‌کند. ذهن همه کار می‌شود کرد می‌بزد ذهن می‌آید فرض کنید که آقا يك انسانی را از مرتبه آن بالا بالا می‌آورد و ته چاه، و دو مرتبه ذهن می‌آید از ته چاه می‌آورد می‌آورد و می‌برد آن بالا، ذهن می‌آید خوب را بد می‌کند ذهن می‌آید بد را خوب می‌کند، ذهن خیلی کارها می‌کند. (و لو سلم عدم التناهی)، اگر بر فرض تسلیم عدم تناهی بشویم (فهو بمعنی لایقف)، اگر به معنای لایقفی است، یعنی سلسله‌ای است که این سلسله، سلسله عرضیه است و سلسله علی نخواهد

بود، وقتی سلسله علی نیست خوب اشکالی ندارد

تسلسل در اینجا بطلان تسلسل در اینجا نمی آید

(ولو سلم غیر متناه بالمعنی الآخر) اگر بگوئیم غیر

متناهی به معنای دیگر است، فرضی است، (فغایه ما

یلزم أن یکون الواجبات غیر متناهیة) خیلی چیزی که

لازم می آید این است که واجبات غیر متناهی باشد،

(فلقائل أن یمنع) (بطلان هذا قائلًا)، قائلی می تواند این

را رد کند این تسلسل را، در این جا تسلسل لازم

نمی آید چرا؟ چون تسلسل در مورد آن واجبات علی

هستند که اینها وجود بالفعل و بالخارج دارند و نه اینکه

آن مثل فرض کنید آن که هنوز تحقق خارجی ندارد مثل

سلسله، اعداد إن دلائل بطلان التسلسل لو تمت لدلت

علی امتناع ترتب أمور غیر متناهیة موجوده معا. دلالت

می کند بر امتناع ترتب يك امور غیر متناهی که با

همدیگر باشند.

و لزوم ترتب الواجبات غیر بین و لا مبین این که

ما می گوئیم واجبات مترتب بر یکدیگر باشند، به نحو

سلسله علیت و معلولیت نه مبین است نه بین، ممکن

است واجباتی باشند و ربطی به همدیگر هم نداشته باشند، نه اینکه يك علت باشد و یکی دیگری معلول.

که خوب در این جا اشکالی که به این وارد می شود این است که پس باید اینها نسبت به هم امکان بالقیاس إلى الغير، داشته باشند، امکان بالقیاس إلى الغير، این نیاز به چه دارد؟ این نیازی به علت می آید بحث در مورد مرتب واجب در آن جا لازم می آید.

(لأننا نقول أما بطلان ما ذكره أولاً فبأن كل ماهية بالنظر إلى ذاتها و لا يقتضي) شيئاً من التناهي و اللاتناهي، ماهیت به نظر به ذاتش نه تناهی را اقتضا می کند نه عدم تناهی را، نه مرتبه معینی از مراتب را اصلاً، هیچ اقتضا نمی کند فإذا قطع النظر عن الأمور الخارجة عن نفس الماهية وقتی که ما قطع نظر بکنیم از امور خارجی از خود ماهیت، لا یأبی عند العقل یعنی آن علی که می آیند و ماهیت را در خارج محقق می کنند و مشخص می کنند لا یأبی عند العقل عن أن یکون لها أفراد متناهية ابائی نیست پیش عقل اینکه برای ماهیت

افراد غیرمتناهی باشد و اما فساد ما ذکره ثانيا و ثالثاً) آن چیزی که ثانياً و ثالثاً ذکر کردند که بر فرض هم غیر متناهی باشد، غیر متناهی لا یقضى است، که اشکالی ندارد، یا اینکه غیر متناهی به نحو غیر ترتب علی است که باز آن هم اشکال ندارد، این که ثانيا و ثالثاً ذکر کردند،

(فبأن الكلام هاهنا ليس في بطلان التسلسل في الواجبات عددياً أو لا يقفياً مترتباً أو متكافئاً)، بحث ما در ایشان شیخ اشراق نمی آید بحث را ببرد در تسلسل به اینکه بگوئیم در این جا تسلسل هست یا نیست در اینجا تناهی هست یا نیست، بحث این است که آقا جان برای این ماهیت بالاخره افراد کثیر می شود فرض شد، تمام شد و رفت. شما بگوئید ده تا. اصلاً بحث نیست لذا ما روز اول خدمتتان عرض مردم که اصلاً اینکه بحث تناهی را ایشان مطرح کردند اصلاً غلط است، اصلاً نمی بایست بحث عدم تناهی را مطرح بکند، بگوید آقا همین قدر ده تا برای واجب الوجود افراد فرض بشود، ۵ تا فرض بشود، دو تا فرض بشود، باز

هم این اشکال به حال خودش وارد است چرا فرد دیگر به وجود نیامد؟ اگر آن فرد دیگر، اصلاً ما می گوئیم دو تا، اصلاً ما می گوئیم دو تا، دو فرد برای واجب الوجود باشد، نسبت آن فرد با این فرد به خود ذات ماهیت بدون رجحان است دیگر، رجحانی ندارند هیچکدام، چرا این یکی به وجود آمده آن نیامده؟ خوب تمام شد. این دیگر بحث تناهی و عدم تناهی مطرح کردن اصلاً دیگر این در این جا فرد هیچ به اصطلاح ضرورتی در اینجا نداشته، همان اگر فرض می کرد، ذهن می تواند فرد دیگری را تصور بکند، آن مطلب کافی بود و ایشان هم از همین جا وارد می شوند، می گویند:

(الكلام هاهنا ليس في بطلان التسلسل في

الواجبات) بحث در این جا نمی کند که در واجبات آیا در واجبات، واجبات عددیه یا واجبات لا یقفیه عرضیه، این در اینجا تسلسل باطل است یا باطل نیست؟ مترتب باشند اینها بر همدیگر یا در عرض هم باشند تا اینکه گفته می شود بطلان تسلسل درش کلام

است. بل الکلام (فی انه) این است که

(إذا كان للواجب ماهية كلية يمكن أن) برای

واجب، ماهیت کلیه‌ای باشد (يمكن) ممکن است، برای

این جزئیاتی غیر از آن که در خارج تعهد دارد باشد. إذ

الماهية لما لم يكن من حيث هي إلا هي ماهية از آن

جایی که من حیث هی هی لیس إلا هی) نیست، کان

الوقوع و الاوقوع كلاهما خارجين عن نفسها وقوع

خارجی و عدم وقوع خارجی بالسنبه به خود ماهیت؟

فلا يأبى بالنظر إلى نفسها من حيث، ابائی نیست به نظر

به خود ماهیت من حیث هی آن یکون لها افراد غیر

واقعه، اینکه افراد غیر واقعی باشند، ابائی نیست، ولما

کان کل من الوجوب و الإمكان و الإمتناع من لوازم

المعنى، از آن جائی که هر کدام از وجوب و امکان و

امتناع از لوازم معنا هستند با قطع نظر از خارجیات،

بمعنى أن لا معنى من المعانى فى ذاته خارجا عن أحد

هذه المعانى هیچ معنایی از معانی فی ذاته نیست که یکی

از این سه تا وجوب و امکان و امتناع خارج باشد، خیلی

خوب. حالا چه شد؟

فإذا وجب لذاته فرد من ماهية من كلية كانت  
جميع أفرادها اگر واجب باشد آن فردی برای آن  
ماهیت، بواسطه انتساب به ماهیت واجب باشد نه  
بواسطه علت، يك وقت علت می آید این فرد را واجب  
می کند، خوب این يك مطلبی است، يك وقتی نه خود  
نفس ماهیت اقتضای وجوب می کند، مثل اینکه نفس  
ماهیت مثلث، اقتضای چه می کند؟ زوایای ثلاث را  
می کند حالا می خواهد وجود خارجی داشته باشد یا  
نه، خود نفس این ماهیت اقتضای سه زاویه می کند،  
خود نفس اربعه اقتضای زوجیت می کند، اگر فردی  
واجب باشد بالنسبه به آن ذات پس باید همه افراد هم  
چه باشند؟ همه افراد واجب باشند، فرض اینست که  
رجحانی که بین افراد نیست ماهیت، ماهیت مشککه  
نیست، متواتی است.

(فإذا وجب لذاته وقتی که واجب باشد بذاته  
فردی از ماهیت، ماهیت کلیه کانت جميع أفرادها واجبه  
لذتها، پس جميع افراد این ماهیت باید ذاتا واجب باشند  
و اگر ممتنع باشد همه باید ممتنع باشند، اگر ممکن باشد،



ممکن باشد که خوب در این جا اشکال وارد می شود به همه این موارد سه گانه، (فتقول تلك الافراد المفروضة)، این افراد مفروضه غیر واقع لم تکن واجبه لذاتها، این افراد مفروضه ای که واقع نیستند ذاتاً که واجب نیستند

و إلا لما عدت، اینها معدوم نبودند، دارد حالا بسط این سه خط اخیر را می دهد  
ولا ممتنعه لذاتها این افراد ممتنع نیستند ذاتاً از نظر وجود

والامكان هذا الواقع أيضاً ممتنعا، و إلا همین يك واجب الوجودی هم که داشتیم آن هم نداشتیم آن وقت دیگر نمی دانستیم چکار کنیم

لأنا نتكلم بعد أن نجرم بوجود الواجب لذاته ما تكلم، بعداً صحبت می کنیم که باید واجب الوجود ذاتی اقلّاً داشته باشیم دستمان يك جایی بند باشد.

ولا ممکنه، اینها ممکن الوجود هم نیستند و إلا لكان الواجب لذاته ممكناً لذاته، این واجب الوجود بیچاره که این قدر زحمت کشیده خودش را به واجب

الوجود رسانده برگشته چی ممکن الوجودش کردیم ما  
فلاسفه همه کار از ما بر می آید ما که نه خیلی.

(هذا خلف أيضا فبثت أنه لو كان الواجب تعالى

ذا ماهیه) اگر واجب تعالی ماهیتی غیر از اینیت و غیر از

تعین خودش داشته باشد و غیر از همان حقیقت ذات

یک ماهیت دیگری داشته باشد،

(لزم گونه غیر واحد من هذه المواد الثلاث)

لازم می آید که غیر از یکی از این مواد ثلاث باشد که

محال است در حالتی که از این سه تا ما خارج نداریم

یا نسبت ذات به خود این نسبت بالوجوب است یا

بالامتناع است (یا بالامکان).

شك و إزالة: و لعلك تقول اگر شما این طور

بگوئید که اینهم صرحوا بأن تشخص العقول من لوازم

ماهیتها، اینها گفتند تشخص عقول و تعین عقول در

خارج این از لوازم ماهیاتش است یعنی ماهیت عقول

اقتضا می کند که این در خارج باشد، البته اینها اشتباه

کردند. اقتضاء می کند نه به نحو علی یعنی خود ماهیت

جبرئیل علت بشود برای تعین خارجی اش، نه، این

اقتضا را این به معنای علت گرفتند ولی به معنای علت نیست، یعنی این ماهیت را شما در نظر بگیرید این ماهیت با تشخص خارجی ملازم است، نه اینکه علت است ماهیت هیچ وقت اقتضا به نحو علیت ندارد، ماهیت کیست تا این که علت بر یک چیز دیگر بشود.<sup>۱</sup> بمعنی أن ماهیه کل واحد من الجواهر المفارقة، ماهیت هر کدام از جواهر مفارقة، از عقول از مجردات تقتضی انحصار نوعه فی شخصه، اقتضا می کند که یک فرد فقط از این نوع باشد

(فلیکن الواجب ذا ماهیه)، همین طور وقتی که شما در مجردات این حرف را می زنید دیگر به طریق اولی در واجب این حرف را بزنید (فلیکن الواجب ذا ماهیه) واجب متعال باید یک ماهیتی داشته باشد،

یقتضی لذاتها اقتضا بکند ذاتاً انحصار در واحد

---

<sup>۱</sup> سؤال: مثل همان برهان صدیقین.

سؤال: علت اثباتی

جواب: بله؟ علت اثباتی بله. کشفی و اینها باشد.

سؤال: اگر باشد می شود همان برهان صدیقین.

جواب: درسته بله همان طور. من لوازم ...

را، وقتی انحصار در واحد شد پس فرض دوم دیگر  
 برایش نمی‌شود کرد تا این بساط را شما درست کنید،  
 (فكيف حکمت بأن الماهیه لا تقتضی شیئاً من مراتب  
 التعین) چگونه شما می‌فرمائید که ماهیت اقتضای هیچ  
 مرتبه از مراتب تعین را ندارد بلکه بالنسبه به مراتب  
 تعین چیست؟ علی السوی است، لا اقتضاء است.  
 (فاعلم أن کون تشخص کل جوهر عقلي من لوازم ذاته)  
 این را که ما می‌گوئیم تشخص هر جوهری عقلی  
 تشخص او از لوازم ذاتش است، (لیس معناه أن الماهیه  
 المطلقه تقتضی التعین) معنایش این نیست که یک  
 ماهیت مطلقه، اقتضای تعین را بکند، (فقد أشرنا) یعنی  
 علت باشد (فقد أشرنا إلى أن التعین بمعنی ما به التعین  
 فی الأشياء نفس الوجودها الخاص) اشاره کردیم اینکه  
 تعین به معنا ما به التعین فی الاشیاء آن که بواسطه آن  
 تعین در اشیاء است، آن چیست؟ آن وجود خاص  
 است، ماهیت لا اقتضاء، لا بشرط است، وجود است که  
 می‌آید ماهیت را در خودش محقق می‌کند کما عرفت بل  
 اللزوم، حالا پس این که می‌گویند یقتضی چیه؟ یقتضی

یعنی معنایش معنای موافقت در خارج و مصاحبت،  
اللزوم قد یراد منه عدم الانفکاک بین شیئین منظور از  
لزوم این است که بین دو شی انفاکائی نیست

(سواء کان مع الاقتضا) حالا می خواهد به نحو

علیت باشد یا به نحو غیر علیت باشد،

(و هو المراد من قولهم) که می گویند تعین کل

عقل لازم لهامیه التعین هر عقلی لازمه ماهیتش است،

یعنی هر عقلی با تعین با هم ملازم هستند در خارج

هستند نه اینکه ماهیت خودش اقتضاء تعیین می کند، نه

به واسطه جاعل و به واسطه مفیض و به واسطه مبدأ

این تعین در خارج تحقق پیدا می کند

و (أما التعین بمعنی المتعینیه) اما اگر تعین را

شما به معنای مفهوم بگیریید و معنای متعینیه بگیریید،

(فهو أمر اعتباری عقلی) این یک امر اعتباری عقلی است

(لا بأس بکونه من لوازم الهامیه بأی معنی کان)،

اشکالی ندارد شما از لوازم ماهیت بگیریید به هر معنایی

که می خواهید این را بگیریید (لأنه لیس أمراً مخصوصاً

یتعین به الشیء) این یک امر مخصوصی نیست که شیء

خارجی به واسطه تعین پیدا کند، آن تعین در خارج به واسطه وجود است این تعین به واسطه حدود و مفاهیم مراتب وجود است، حالا این بله شما بگویید که ماهیت اقتضا می کند، یعنی علت است ذهناً برای این مفهوم اشکال ندارد، آنی که اشکال به وجود می آورد این است که ماهیت علت برای تعین خودش باشد در خارج این اشکال پیش می آید و آن می گوئیم که واجب متعال چه اشکال دارد علت باشد ماهیتش برای اینکه فقط يك فرد از این وجود داشته باشد ما می گوئیم ماهیت (من حیث هی لیس إلا هی).